



8 اکتوبر 2015



داکتر سید عبدالله کاظم

تکمله برنوشته جناب مرحوم حافظ کهگدای در مورد ولیعهدی عبدالله جان پسر امیر شیر علیخان

خداوند بزرگ مغفرت کناد مرحوم حافظ نورمحمد خان کهگدای را که یکی از بزرگان ادب و تاریخ زنده معاصر کشور بودند و عمری را به حیث سرمنشی دفتر پادشاه سابق کشور اعلیحضرت محمد ظاهر شاه مرحوم خدمت کردند و نیز آثاری را از خود بجا گذاشتند که اکنون توسط جناب محترم عزیز کهگدای در بعضی از رسانه های افغانی به نشر میرسد. نوشته های مرحومی در مورد اشخاص و بعضی رویدادهای مهم بیشتر نتیجه چشم دید های شخص ایشان و هم بعضاً از منابع مؤثق بوده که اکثر این روایات تاریخی کمتر در جا های دیگر بازگو شده اند. اینجانب که به مسائل تاریخ معاصر کشور علاقمند هستم، با کمال دقت یادداشتهای آن شخصیت عالی را می خوانم و از آن مستفیض می شوم. همین امروز یکی از یادداشتهای ایشان را در باره "جلسه ولیعهدی عبدالله جان پسر کوچک امیر شیر علیخان"، خواندم که در این پورتال وزین بوسیله محترم عزیز کهگدای به نشر رسیده است. از آنجائیکه این موضوع با عواقب ناگوار در کشور پیوند دارد که از حسادت در درون خانواده سلطنتی آنوقت و ایجاد مخالفت بین پدر و پسر و در نتیجه زندانی شدن شهزاده محمد یعقوب خان بوسیله پدرش امیر شیر علیخان منشأ میگردد، خواستم مطالبی را به استناد مأخذ دیگر به حیث تکمله این نوشته خدمت خوانندگان گرامی این پورتال و علاقمندان مسائل تاریخ کشور تقدیم دارم.

مقدمه:

البته با وفات شهزاده عبدالله جان در سن کودکی و برهم خوردن روابط امیر با انگلیسها، جریان حوادثی که انگلیس ها باردوم از سه طرف به افغانستان حمله کردند و پس از اشغال کابل و قیام بزرگ ملی علیه آنها و در نتیجه کشته شدن "کیوناری" بدست غازیان افغان، شهزاده ای تازه از اسارت رها شده را که پدرش قبل از سفر ترکستان به هدف جلب کمک از دولت روسیه بجای خود به حیث ولیعهد به مقام امارت گماشته بود پس از وفات پدر (بتاریخ 21 فیروزی 1879 در شهر مزارشریف) به امارت افغانستان رسید و به امیرمحمد یعقوب خان مسمی گردید، انگلیسها اسیر خود ساختند. امیر جدید که چهار سال در زندان بود و با ضعف روحیه مبتلا، برخلاف نظر بزرگان و با تشویق سردار یحیی خان خسر خود برای استقبال قوای مهاجم به محل "شتر گردن" رفت و در آنجا به اسارت دشمن درآمد و انگلیسها با وارد کردن فشار بر این امیر اسیراستفاده کردند و معاهده ننگین "گندمک" را بالایش امضاء کردند. شرح این موضوع در کتب تاریخ به تفصیل آمده است که مورد بحث ما در این نوشته نمیباشد. در اینجا میخواهم توجه را بیشتر به ریشه های اصلی موضوع یعنی بحث بر اینکه چرا امیرشیر علیخان تصمیم گرفت پسر خوردسال خود را با تدویر یک جرگه بزرگ در سال 1244 شمسی مطابق 1865 میلادی در شهر کابل رسماً جانشین خود سازد و این مراسم چگونه دائر شده، منحصر سازم. اگرچه در یادداشتهای مرحوم حافظ صاحب بطور کل جریان درج گردیده، ولی در بعضی مأخذ دیگر نکاتی بیان شده که به حیث مکمل این یادداشتهای، خالی از دلچسپی نخواهد بود.

میرزا یعقوب علی خان خافی مؤلف کتاب "پادشاهان متأخر افغانستان" می نویسد که: «از حضور اقدس اشرف [مقصد امیرشیر علیخان است] به وزراء امرشد که باید جمیع وزراء و ارکان دولت یکی نشسته و مصلحت دارند و از فرزندان سرکار یکی را منظور فرمایند تا سرکار والا [امیر] به صوابدید شمایان که خیرخواه دولت قوی شوکت میباشید، ولیعهد سازید، زیرا که هر پادشاه را ولیعهدی لازم است. مقصد از نام ولیعهدی جانشین بودن، مرگ حق است و غافل از مرگ بودن غفلت است و باید و شاید که ولیعهد مامور باشد.» خافی می افزاید: «وزراء یک هفته مهلت خواستند و عرض کردند که بعد از یک هفته به حضور والا بدون مضایقه عرضداشتن میداریم. این بود که تمامی وزیر و وکیل و بزرگان

د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلین په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼه: دلیکنی دلیکنی بنی پاڼوالی د لیکوال په غاره ده، هبله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

دربار و منیران حضور متفق الکلام سردار عبدالله جان را [که در آن وقت هشت ساله بود - از این قلم] به ولیعهدی پسندیده و به دلیل و برهان به حضور پادشاه عدالت پرور عرضه داشت نمودند. «دلیلی که عبدالله جان را به مقایسه محمد یعقوب خان پسر ارشد امیر برتر دانستند، به نظر آنها این بود که چون مادر یعقوب خان از پشتونها فقیر [کمتر مشهور] بوده و اما مادر عبدالله جان دختر سردار محمد افضل خان بود که برادر سردار کهندل خان که صاحب اختیار کل قندهار و از برادران امیر کبیر دوست محمد خان میباشد، لذا عبدالله جان شخص «نجیب الطرفین» یعنی از دو جانب صاحب نسب بوده و به نظر آنها مستحق ولیعهدی شناخته شد.

خافی علاوه میکند که: «در مدت چند یوم جمیع مردم [به ولیعهدی سردار عبدالله جان] بیعت کردند و شهرهای دیگر نیز به همین ترتیب رفتار کردند، الا آنکه سردار محمد یعقوب خان که از ابتدای ولیعهدی سردار عبدالله جان به این امر رضا نمیداد و در کدورت می افزود، زیرا که خود را فرزند بزرگ و نامدار و صاحب اختیار میدانست و جانشینی پدر را مناسب بخود میدید و در خلاء و ملاء سخن می گفت و باک نداشت؛ لکن یومیه واقعات بحضور سرکار اقدس اشرف میرسید... عاقبت سردار موصوف را در خلوت طلب کرد و نصیحت داد... [و گفت] شما از امر پدر تجاوز نکنید... لکن سردار محمد یعقوب خان را نکبت دامنگیر شد و نتیجه خرابی پیش آمد.» تا آنکه کدورت سردار ناراض افزوده شد و تصمیم گرفت به قندهار و هرات برود که البته با سواران همراه به تصرف هرات پرداخت و بنای بغاوت را علیه پدر گذاشت. تا آنکه پدر پس از برخورد ها او را با تعهد و امضا در قرآن به کابل خواست و بجای وفا به عهد، او را زندانی ساخت. (برای شرح مزید دیده شود: میرزا یعقوب علی خافی: "پادشاهان متأخر افغانستان"، چاپ دوم، حوت 1377، جلد اول و دوم، مرکز نشراتی میوند، پشاور، از صفحه 441 تا 485)

چگونگی جریان ولایت عهدی سردار عبدالله جان در کابل:

بعد از آنکه مجلس مرکب از وزراء و اعیان دولت عبدالله جان را بحیث ولیعهد تأیید کردند، قرار براین شد که مراسم ولیعهدی بروز اول عید بعد از ادای نماز عید در تپه مرنجان رسماً برگزار گردد و به این مناسبت تدارکات شاندار اتخاذ گردید و در بالای تپه در حضور تقریباً دو هزار نفر مراسم رسمی بجا شد و در پایان تپه در میدان مقابل [بعدها بنام چمن حضوری مسما گردید] تعداد کثیر مردم شهر و اطراف آن حضور یافته بودند و از دور شاهد برگزاری مراسم بودند. در این مراسم بعد از ادای نماز عید نخست موضوع پیشنهاد بیعت ولیعهدی شهزاده عبدالله جان از طرف قاضی عبدالقادر خان تهیه و بوسیله قاضی محمد امین خان پشاور به جهر خوانده شد و بعداً وثیقه که قبلاً تهیه شده بود با این متن قرائت گردید:

«ما کل اکابر و اعظم و افاحم خطه کابل اصالتاً از جانب خود و وکالتاً از جانب رعایای ما تحت خود اقرار نموده و گزارش داده بودند که این تقرر ولیعهد صاحب حسب تجویز و پسندیده ما جمله رعایا و برابرا اراکین خوانین و تجار و ملازم این سلطه خداداد به ظهور رسیده است، مایان جمله حاضرین و غائبین که از جانب اوشان وکیل مطلقیم، اقرار مینمائیم که این ولیعهد مایان را منظور است که در فدای سر و مال و جان در خدمت بندگان اشرف امیر صاحب در خدمت ولیعهد به هیچگونه تقصیر دریغ نخواهیم کرد و اگر سرموی ازین عهد مخالف ورزیم، خدا و رسول خدا خصم جان ما باد و در دول دیگر هم بدنام عالم تصور شویم.»

در مرحله بعدی وثیقه دیگر که به این مناسبت از طرف امیر شیرعلیخان عنوانی شهزاده موصوف به این متن آماده شده بود، قرائت شد: «حسب پسندید اراکین و خوانین و رعایا و تجار این دولت خداداد قره باصره حشمت و کامگاری شخصی سلطنت یعنی سردار عبدالله جان را ولیعهد نمودم و اینهم محض بنابر خیرخواهی سلطنت خود که اگر از قضاء که در آن جز رضا چاره نیست، امری روی دهد در انتظام امور سلطنت به ظهور نرسد، حتی الوسع چیزیکه متعلق بمن بود، بانجام رسانیدم، باقی مفوض به خالق لایزال است. به ولیعهدم نصیحت میکنم که در صورت اطاعت و وفا به عهد بیعت جمله رعایا و برابرا و اراکین و خوانین و ملازم و غیرملازم این سلطنت بمنزله فرزندان خود تصور کرده در رعایت حقوق ایشان که بموجب احادیث بدمه پادشاه وقت واجب میباشد، در ادای آن کوتاهی نورزد که یوم الحساب پرسیده خواهد شد.»

د پانوی شمیره: له 2 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلېکنی د لیکنيزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولی

بعد از آن خود امیر صاحب برخاسته بر منبر نشسته شمشیر خاصه شاهی را که امیر دوست محمد خان پدرش بوقت ولیعهدی باو داده بود، به کمر شهزاده ولیعهد عبدالله جان بسته و قرآن خاصه شاهی عطیه امیر مرحوم را نیز چون حمایل بگردن او کرده بیان نمود که: «ای فرزند من ترا به عدل و احسان و دوستی به همراه دوستان درستی و بیداری در کار و بار سلطنت فرمایش مینمایم و اشخاصی را که الحال ولیعهدی ترا قبول نموده و اطاعت کرده و وثیقه محکم دادند، در صورت اطاعت از جانب شما احسان واجب و در صورت نقض عهد قرآن خصم جان شان باد.»

با این بیانیه مراسم ولیعهدی رسمی، جای خود را به جشن و سرور داد و در قدم اول امیر نظام افواج افغانستان حسین علیخان فوراً امر فیرتوپها و تفنگ ها را داد و یک هزار فیر توپ رعد نشان بظهور رسید و حوالی ظهر به این مناسبت مارش عظیم سپاهیان شاهی از حضور ولیعهدی و وکلای ملت عبور نمودند و مدت سه شبانه روز جشن در تمام شهر برپا شد. (دیده شود: محمد علم فیض زاد: جرگه های بزرگ ملی افغانستان، لویه جرگه ها، چاپ اول، لاهور، 1368، صفحه 43 تا 46)

جشن ولایت عهدی:

کتاب "خاطرات محمود طرزی" که به اهتمام محترم داکتر روان فرهادی تهیه و در سال 1389 بوسیله انتشارات میوند در کابل چاپ شده و مستند به یادشتهای علامه طرزی و پسر شان مرحوم عبدالوهاب طرزی میباشد، یکی از آثار بسیار دلچسپ و مهمی است که یک قسمت از رویداد های تاریخ معاصر کشور را، آنچه شخص علامه طرزی دیده و یا از زبان قبله گاه امجد خود شنیده و یادداشت نموده است، بیان میکند. یکی از موضوعات این یادداشتها همانا، جشن و ولیعهدی شهزاده عبدالله جان است که ذیلاً از آن کتاب اقتباس میگردد:

آغاز اقتباس:

«جشن ولیعهدی شهزاده عبدالله جان، که به سن هشت نه سالگی پدرش امیرشیرعلیخان او را به صورت رسمی به همه ملت و عسکر به ولیعهدی معرفی نمود، نیز از چنان جشن های بسیار درخشان عمومی بود که تأثیر احساسات آن فراموش نشده.

مرکز مراسم روز جشن ولیعهدی "تپه مرنجان" و چمن زیر آن اتخاذ گردیده بود که در این ضمن زیر دیوار قلعه "بالا حصار" که در آن وقت مرکز اقامت امیر و دفتر مالیه و دیگر وزارتها و غیره شمرده می شد، واقع شده بود. بر سر تپه یک سایبان بسیار بزرگی برپا شده بود. تخت امیر که به سه پته زینه بریک سطح مربعی بالا می برآمد، در زیر این سایبان وضع شده بود. صبح وقت نماز صدای بوری ها، ترنپته ها [ترومپت - آله موسیقی] و موزیکهای عسکری "داول زورنا" [دهل و سورنا] های ملی به نوا های مخالف آهنگ ولوله شادمانی برپا نمود. اهالی مختلف الاسکان و القیافت، از قبائل متنوعه افغانی ملت، فوج فوج به سوی تپه مذکور به حرکت آمده، سر تپه و اطراف و اکناف تپه را پر کردند.

کندکها و غندهای عساکر نظامی با دریشی های خوشرنگ که سه سه کندک به یک رنگ و باز سه سه کندک دیگر به دیگر رنگ اونیفورم در برداشتند، در صنوف ثلاثه پیاده و سواری و طوپچی همه میدان چمن و جاده بزرگ پل محمود خان را تا جاده ها و بازارهای بالاحصار به نظام عسکری فرا گرفتند. سرداران قوم محمدزائی و خانها و کلان های دیگر اقوام مملکت زیر سایبان ها جنجانش پر نموده بودند. نگارنده عاجز به معیت حضرت پدر و رفقای بزم حضور شان در زیر سایبانی که مراسم در آن اجرا می شد، با اهالی جای گرفته بودیم.

تا آنکه از سلام های موزیک های عسکری و انداختن طوپهای سلامی و جنبش حرکت سیربینان اهالی معلوم شد که آمد امیر است. امیر در حالی که ولیعهدش با او بود، با یک الای والای پردیده و شوکتی آمد و سراسر بر تختگاه خویش برآمده و ولیعهد نیز به پهلویش بایستاد. در این اثنا هر قدر نفری که بودند همه برای احترام یا برای خوبتر تماشا کردن قیام نموده و عموماً به پا ایستادند. حالان امیر می خواهد نطق کند و عبدالله جان را به ولیعهدی معرفی نماید. لهذا به نشستن مردم امر داده می رفت و شاغاسیها و عمله باشیها نیز از هر طرف کوشش می ورزیدند که مردم را بنشانند، ولی به قدر ده پانزده دقیقه بالمجبوریه امیر به پا ایستاده بماند. مردم نشستند، آخرترین به پا ایستادگان ماند، حضرت پدر

د پانوی شمیره: له 3 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولی

بود. خوب به یاد دارم که گفتند: در نشستن راحت آسودگی بیشتر است، نسبت به ایستادن. چون امر نشستن حضرت پادشاه به این دشواری قبول میشود، آیا این ولیعهدی چنان آسان قبول خواهد شد؟

این را گفته، نشستند. امیر نطق بلیغ خود را بیان و ولیعهدی عبدالله جان نه ساله را معرفی به مردمان نمود. از هر طرف صداهای مبارکبادیها و ولوله های شادمانیها برخاست. موزیکهای عسکری یکسر سلامی امیری و ولیعهدی را نواختن گرفتند. امر به شلیک طوپ و تفنگ داده شد. این شلیک خیلی تماشای خوبی بود. همه عسکر نظامی که در چمن و اطراف تپه و جاده ها و خیابانها صف بسته بودند، کندک بعد کندک به آتش آغاز نمودند. طبیعی است که قور و صیقی - یعنی آتش شلیک بدون گله باشد. دربار جشن رسمی ولیعهدی تمام شد.

سه شبانه روز شهر چراغان و آئینه بندان شده بود، به همان ترتیبی که در دیدنیهای عروسی ها بیان گردید، در میدان دفتر که در بالا حصار بود، چراغان ها و تماشا های داربازها و مدارپها و موزیکها و سازهای میده و سازنده های مردانه، کنجی های رقاصه و خواننده در هر طرف دیده می شد و بر هر جمعیت به صدا سیربین گرد آمده می بود.

در حرمسرای امیری با امر والده ولیعهد عبدالله جان، مراسم پرجوش و خروشی با ساز و نوش زنانه برپا شده بود که آن هم یک عالم دیگری بود. این والده ولیعهد، دختر سردار میرافضل خان بود که میر افضل خان هم پسر سردار پردلخان است؛ از سرداران قندهار، چنانچه پیشتر بیان شد.

این امر چراغان و ساز و سامان سه شبانه روزی مراسم جشن ولیعهدی نه تنها در کابل، بلکه در همه ولایتها با فرامین امیری اجرا گردید. ولی در ایالت "هرات" که محمد یعقوب خان پسر بزرگ امیر شیرعلیخان والی آنجا بود، این خبر ولیعهدی عبدالله جان را نپذیرفته و عصیان خود را به حکومت کابل اعلان نموده، به حرکت حربیه مستعد گردید.

بلای زن گرفتن بسیار:

به ادامه اقتباس از کتاب خاطرات، محمود طرزی می نویسد: «به طریق استطراد، از نوشتن این مسئله خودداری نمیتوانم که یک سبب کلی خرابی افغانستان تعداد زوجات شاهان و امیران افغانستان شده آمده است. اگر تعداد زوجات عبارت از چار زن شرعی باشد که "مثنی و ثلاث و رباع" به قید شرط فرموده شده است، باز هم حرفی نبود. بلای میرم این است که بیست تا صد زن به نکاح گرفته اند و از هر زن یک یا متعدد اولادهای ذکور و اناث بدینا آورده اند. برسر این زنهای نکاحی، بسی کنیزکان غیرنکاحی نیز استفراش و از آنها هم آورده رفته اند. از نقطه نظر خدمت نوع در کثرت نفوس ملت، این همت اگر صرف میشد، ضرری نداشت. حالانکه این هم نبود. خواه از شاهان سدوزائی و خواه از امیران مامدزی [محمذائی]، همین که فرزندی به دنیا می آمد، از هماندم شهزاده گفته شده، داده ها، دایه ها، لاله ها، غلام بچه ها و حتی یک مقدار عسکر بنام اردلی شهزاده هنوز به دنیا نیامده، تعیین می گردید. سرداران بزرگ مامدزی ها نیز این منکوحه های متعدد و مستقرشده های غیرلایعد استعمال و گله گله چوچه کشیده رفته اند و هر پسر نو به دنیا آمده، از همان روز "سردار صاحب" گفته شده، در زیر تربیه لاله ها، داده ها، کنیزها و غلام بچه های ناخوان و نانویس بی خبر مانده، بزرگ شده رفته اند.

این هم یک مسئله طبیعی و منطقی است که انباقها در مابین خود شان از رشک، حسد، بغض و کین هیچ خالی نمی مانند. این منافرت طبعاً در اولادهای انباقها نیز از حال طفولیت آغاز میکند. ولی به اول این کینه ها و رقابتها بین داده ها و دایه ها و کنیزهای هر بی بی های باهم انباق به شدت اجرای فساد بنیاد نهاده، اول از جنگهای خانگی دایه ها و داده ها و کنیزها و غلام بچه های جاهل آغاز و به بی بی های باهم انباق انجام می یابد. و هر قدر که بزرگ شده رفته اند، رقابت ها و همچشمی ها و همسریهای شهزاده گان یا امیرزادگان یا سردارزادگان هم باهم بزرگ شده رفته، تا آن که یا بر وراثت ملک و حکومت یا برسر مال و ثروت برسر همدیگر زده، رفته اند. چنانچه تاریخ اختلافات اولاد تیمورشاه سدوزائی را خوب به ما نشان میدهد که "شاه زمان" "شاه کامران"، "شاه محمود" و "شاه شجاع" و غیره باهم چه کردند و چسان یکدیگر را کشتند یا کور کردند. باز در مابین اولادهای انباقهای خاندان مامدزایی ها در اولاد پاینده خان، و باز در اولاد دوست محمد خان، چه کشت و خونها به وقوع پیوست که یکی از اسباب عدم ترقی و خرابی مملکت بیچاره ما

د پانیو شمیره: له 4 تر 5

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې ښې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

همین بلای زن گرفتار بسیار رهبران ما، اگر شمرده شود، جا دارد. این است که این واقعه جشن ولیعهدی عبدالله جان و عاصی شدن محمد یعقوب خان هم از نتیجه همین بلاى انباقها به ظهور آمده، یک چیزی بود.

برای اینکه خوانندگان گرامی منتظر نمانند که نتیجه عصیان و سرکشی سردار محمد یعقوب خان به چه منجر شد، اجمالاً می نگارم که امیر شیرعلیخان به بسی لطایف الحیل و وعده و وعیدها و قرآن مهر کردند (که آنها از بدعتهای بسیار ناگوار افغانهاست) پسر خود را بازی داده، به کابل آورد و همان روز برخلاف پیمان قرآنی که با او کرده بود، در بالاحصار محبوسش ساخت. ولیعهد عبدالله جان هم بعد از چندی وفات یافت و دیدنی جشن ولیعهدی ما نیز به انجام رسید. « ختم اقتباس» (صفحه 68 تا 71 کتاب خاطرات محمود طرزی)

درباره "آئینه بندان و چراغان" محمود طرزی در یک مبحث دیگر چنین شرح میدهد: « شهر آئینه بندان و چراغان می شد. آئینه بندان که دکانهای بازارها را دکاندانان به جبر یا به رضا، با شالها و قالینها و دیگر بسیار از اسباب زینت و سامان می آراستند که این را آئینه بندان می گفتند. آمدم بر مسئله چراغان: آن وقت و زمان چون برای وسایط تنویر به جز چراغهای تیل ششم و یا شمع های که از چربو و پیه حیوانات در خود کابل بطرز غیرمنتظم ساخته میشد، یا شمعیهای کار اروپا که از راه هندوستان وارد میشد و آن هم بیش بها و کم پیدا بود، از لامپهای پترولی و گاز و الکتریک یک اثری هنوز پیدا نبود.» (صفحه 67 کتاب)

(پایان مقاله)

د پانو شمیره: له 5 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ